

تعارض و عدم تعارض بین وجوب اطاعت از امام و رحمت بودن امام

* مهدی متین‌فر^۴

چکیده

امام یکی از جلوه‌های رحمت خداوند است و اطاعت از این نعمت الهی بر همگان (بر همه مکلفین) با ادله خاص واجب می‌باشد؛ از طرفی شاید در ذهن برخی این‌گونه تصور شود که چگونه یک شیء‌ای که از سوی خداوند به عنوان رحمت ارسال شده است، اطاعت و بهره‌گیری از آن امری واجب قلمداد شده است. آیا می‌تواند استفاده از نعمتی که تحت عنوان رحمت آمده به نحو وجوب قرار گیرد؟ یا اصلاً رابطه وجوب و رحمت رابطه متضادی نیست؟

در این نوشتار سعی شده اولاً با اثبات رحمت بودن امام و وجوب اطاعت از امام به ایضاح رابطه رحمت و وجوب در عنوان و مصداق پرداخته شود و به استناد به آیات و روایات و کلام اولیای الهی نوشتار را مزین کنیم. در نتیجه رابطه رحمت و وجوب نه تنها تضاد نیست بلکه رابطه بین آنها ضرورت است به این معنا که اگر امام یک نعمت و رحمت از سوی خداوند است به علت اطاعت کردن از این نعمت الهی است.

کلید واژه

وجوب، رحمت، اطاعت، امامت

مقدمه

یکی از مسائل پر اهمیت در مباحث کلامی، مسئله‌ی امامت است که موجب تهاجم دشمنان اسلام قرار گرفته است و در میان فرق اسلامی مورد تفرق و تفاوت است. یکی از شبهاتی که شاید در اذهان برخی از نوجوانان و جوانان قرار گیرد و منظره فکری آنها را مشوش کند این است که اگر وجود امام از نظر امامیه لطف و رحمت از سوی خداست، پس چرا اطاعت از امام به نحو وجوبی قرار گرفته است یا شاید منظور از وجوب، طلب حتمی و قطعی نبوده است و صرف بعث و برانگیختن نفوس بوده است و سؤالات و احتمالاتی ذیل این مبحث وجود دارد که در ادامه درصدد بررسی و رفع آنها خواهیم بود. مقالات و مباحثی در رابطه با این مسئله با بررسی خاص ارائه نشده است و یا حداقل به دست نویسندگان این نوشتار نرسیده است ضمن اینکه مباحثی در بیان لطیفیت وجود امام در جامعه‌ی کتب کلامی و اعتقادی بیان شده است اما بررسی رابطه وجوب و رحمت دیده نمی‌شود. در این نوشتار همت بر آن است که با رجوع به کتب لغوی و کلامی کهن و معاصر به بررسی آیات و روایات پرداخته و به توضیح رابطه بین وجوب و لطیفیت بپردازیم و پس از بررسی مفهومی این دو، روشن کنیم که مقصود از وجوب در اینجا به چه نحوی ارائه شده است و وظیفه ما در مقابل این امر که از سوی امر شده چیست و روشن شود آیا این دو تعارضی دارند یا خیر؟ و سعی می‌شود نوشتار را از آیات و روایات خالی نگذاریم تا پاسخ اکملی به مسئله بدهیم. حال که جایگاه بحث اجمالاً روشن شد شاید سوال شود اصلاً علاوه بر تکاپوی معنای وجوبی، رحمت بودن و لطف کردن به چه معناست؟ و در

۴. طلبه پایه پنجم مدرسه علمیه مدینه العلم کاظمیه یزد. ۰۹۹۰۸۷۸۶۳۱۶

نظر بعد رابطه بین وجوب و رحمت چیست؟ یا مفسران آیات و روایات، الفاظ و مدالیل امر و رحمت را به چه معنا گرفته‌اند؟ تا برایمان روشن شود که رحمت بودن با وجوب اطاعت متعارض است یا خیر؟

بررسی مفهومی واژه وجوب از باب لغت و اصطلاح اصول

معنای لغوی وجوب: معنای لغوی وجوب در سه کتاب لسان العرب، مفردات راغب و لغت‌نامه دهخدا به معنای لزوم یک امر بیان شده و انجام دادن آن موجب ثواب و ترک آن موجب عقاب می‌شود. البته در مفردات راغب به معنای ثبوت شیء نیز بیان شده است. (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۷۹۳؛ راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۸۵۳)

قول فقها در مورد وجوب: الواجب، ما إذا لم یفعله یتحق العقاب و ذلك وصف له بشیء عارض له لا بصفة لازمه له. (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۷۹۳؛ راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۸۵۳)

وجوه وجوب

در کتاب التعریفات وجوهی برای وجوب مطرح شده که وجوب شرعی که در مقام بحث ما است را تعریف می‌کنیم:

الوجوب الشرعی: هو ما یکون تارکه مستحقاً للذمّ و العقاب. (جرجانی، التعریفات، ج ۱، ص ۱۱۰)

تعریف اصطلاحی: واجب هر امری که انجام آن از نظر شارع الزامی و اجباری است. (علیان نژاد، واژه‌نامه احکام)

به عبارت دیگر از اقسام احکام الزامی بوده و عبارت است از حکم تکلیفی شرعی که شارع به طور جزم و الزام، انجام متعلق آن را از مکلف خواسته و راضی به ترک آن نیست و برای عمل به آن پاداش و برای ترکش کیفر قرار داده است، مانند وجوب نماز، روزه و ...

وجوب از منظر اصول

چرایی رجوع به اصول: امام رضا^(ع) در حدیث گهرباری می‌فرمایند: «علینا القاء الأصول و علیکم بالتفریع» ما به عنوان یک مکلف وظیفه داریم تا از احکام و معارف الهی بهره بگیریم، و بهره‌گیری ما منوط بر تلاش و پیگیری در رجوع به احکام و معارف است، با رجوع به مباحث فقهی مشاهده می‌کنیم که همان مباحث قابل‌اخذ به صورت اطمینان‌آور نمی‌باشد و در برخی از مباحث و شاید برای برخی از افراد در همه مباحث فقهی به سؤال و ابهام برخورد کنیم و این مانعی برای ادامه راه ما باشد. تنها راه ما برای اخذ روایات به صورت متقن و اطمینان‌آور رجوع به روایات است که نیاز به اثبات حجیت دارد. اصول فقه مکلف به اثبات حجیت روایات فقهی و بهره‌گیری فروع فقهی برای ما است و ما با رجوع به آن‌ها می‌توانیم احکام و فروع فقهی را اخذ کنیم.

معنای وجوب: آنچه هیئت امر برای آن وضع شده است، صرفاً دلالت بر بعث و برانگیختن افراد به موضوع است؛ اما با دلالت عقل به اینکه عقل حکم می‌کند در دایره اولویت و عبودیت باید به یک چیز اطمینان‌آور

عمل کرد (لأن الظن لا يغني من الشيء حقاً) و به مجرد اینکه طلب، طلب ندبی است نمی توان عمل کرد و باید کرده خود را از امر ساقط کرد و امر را به مقام امتثال رساند پس هیئت امر با دلالت التزامی عقل دال بر طلب وجوبی است. (سبحانی، الموجز فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۳۸ تا ۴۳)

بررسی معنای لغوی رحمت

الرَّحْمَةُ: الرِّفْقُ وَ التَّعَطُّفُ، وَ الْمَرْحَمَةُ مَثَلُهُ، وَ قَدْ رَحِمْتُهُ وَ تَرَحَّمْتُ عَلَيْهِ. وَ تَرَاخَمَ الْقَوْمُ: رَحِمَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. وَ الرَّحْمَةُ: الْمَغْفِرَةُ؛ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي وَصْفِ الْقُرْآنِ: «هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» أَيْ فَصَّلْنَا هَادِيًا وَ ذَا رَحْمَةٍ؛ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَ رَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ». أَيْ هُوَ رَحْمَةٌ لِأَنَّهُ كَانَ سَبَبَ إِيمَانِهِمْ، رَحِمَهُ رَحْمًا وَ رَحُمًا وَ رَحْمَةً وَ رَحْمَةً؛ حَكَى الْأَخِيرَةَ سَبِيوِيَّةً، وَ مَرَحَمَةً. (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۳۰)

جنبه‌های رحمت بودن امام

۱. واسطه فیض الهی و مانع عذاب الهی:

برای توضیح معنای واسطه فیض بودن امام^(ع) لازم است به حقیقت امامت از نظر قرآن توجه شود. در این رابطه مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل آیه شریفه: «و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات» (بقره، ۱۲۴) توضیحاتی دارد که چکیده آن از نظر شما می‌گذرد: امامت موهبتی است الهی غیر از موهبت نبوت، رسالت و ریاست دین و دنیا و خلافت و حکومت و مطاع بودن. و از این رو خداوند پس از اینکه حضرت ابراهیم^(ع) دارای مقام نبوت و رسالت بود در اواخر عمر پس از ابتلائات و امتحانات شدیدی او را برای چنین مقامی برگزید و فرمود: «... انی جاعلک للناس اماما ...» (بقره، ۱۲۴) ... همانا من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم

و آنچه از قرآن برداشت می‌شود این است که هر کجا در قرآن متعرض این مقام شده است آن را به نوعی از هدایت تفسیر و تبیین نموده است. در سوره انبیاء فرموده: «و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین، و جعلناهم ائمة ً یهدون بأمرن» (انبیاء، ۷۲ و ۷۳) و ما اسحاق و یعقوب را افزون به او (ابراهیم) عطا کردیم و همگی را صالح قرار داده و آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما مردم را هدایت می‌کردند. و در سوره سجده فرموده است: «و جعلنا منهم ائمة ً یهدون بأمرنا لما صبروا و کانوا بأیاتنا یوقنون» (سجده، ۲۴) و بعضی از آنان (پیامبران) را چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کردند.

به این معنا که در هر دو آیه فوق خداوند امامتی را که به پیامبران خاصی اعطا کرده است به هدایت به امر الهی تبیین و تفسیر نموده است. پس حقیقت امامت هدایت به امر است. و امر را در سوره یس چنین بیان نموده است: «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون، فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء» (یس، ۸۲) و (۸۳) همانا امر او هنگامی که چیزی را اراده کرد این است که به آن می‌گوید موجود شو پس آن موجود می‌شود. پاک و منزّه است خدایی که ملکوت و باطن هر چیزی به دست اوست. در این آیه امر به ملکوت و باطن عالم تفسیر شده است، و ملکوت عالم همان وجه دیگر این عالم است که با آن وجه با خداوند مواجه است و از

او صادر می‌شود؛ و این وجه یکی بیش نیست: «و ما أمرنا الا واحده کلمح بالبصر» (قمر، ۵۰) و امر ما نیست جز یکی، همچون چشم به هم زدنی. و از تکرر و قیود زمان و مکان و حرکت و تغییر دور و منزله می‌باشد. پس مستفاد از آیات مذکور چنین است که امام به خاطر مصاحب بودن با ملکوت عالم نوعی ولایت تکوینی بر باطن عالم دارد و در اثر این مصاحبت و ولایت که قهرا دامنه آن بر باطن قلوب و اعمال مردم نیز امتداد دارد آنان را هدایت می‌کند؛ یعنی عملاً به کمال مطلوب و هدف نهایی می‌رساند. و در حقیقت واسطه در فیض الهی می‌باشد که همان هدایت و ایصال به سوی کمال مطلق است.

این نوع هدایت غیر از صرف ارائه طریق کمال و حق و راهنمایی به سوی آنها است و مرحله‌ای بالاتر از آن می‌باشد. ارائه طریق وظیفه هر نبی و رسول بلکه هر مؤمنی است و منحصر به امام نمی‌باشد. آنچه منحصر به اوست و حقیقت امامت است همان هدایت به امر و رساندن افراد خاصی به کمال می‌باشد. کسانی می‌توانند مشمول این هدایت شوند که در تمام جهات و شئون حقیقتاً پیروی از امام می‌کنند و حقیقتاً او را مقتدای خود در تمام ابعاد زندگی قرار داده‌اند. (طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۰)

یادآوری می‌شود عبارتی که در روایت جابر از پیامبر اکرم^(ص) (از طریق اهل سنت) نقل شد، یعنی جمله: «یتفعون بولایته فی غیبه» (حمویی، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۲۵۰) در زمان غیبت از ولایت او نفع می‌برند در راستای این مطلب نیز هست که از قرآن درباره حقیقت امامت استفاده می‌شود. و اگر مقصود از ولایت او پیروی کامل از منویات و اهداف آن حضرت باشد، این گونه ولایت منحصر به افراد خاصی از اولیای او از بین شیعیان خواهد بود. بنابراین فواید و منافع امام منحصر به فواید ظاهری نمی‌باشد.

ضمناً مقصود از لطف که مرحوم خواجه طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد در رابطه با وجود امام معصوم گفته است که وجود امام لطف الهی است و تصرفش لطف دیگری است و فقدان تصرف و لطف او از ناحیه ماست، همان فوائد ظاهری و باطنی امام می‌باشد.

عرضه اعمال بر پیامبر^(ص) و امام^(ع) روایاتی که مضمون آن عرضه اعمال و کارهای عباد بر پیامبر^(ص) و ائمه^(ع) است، نیز دلالت می‌کند بر اینکه باطن اعمال انسان‌ها نزد امام حضور دارد و او نوعی نظارت و اشراف بر اعمال دارد. از باب نمونه در کافی یک باب با همین عنوان منعقد شده است. (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹) همچنین است روایاتی که پیامبر^(ص) و ائمه^(ع) را شهدا و گواهان مردم دانسته است. (مجلسی، بحار الانوار، ج ۷، باب: السؤال عن الرسل و الامم)

در روایت چهارم این باب عبدالله بن ابان الزیات که نزد حضرت رضا^(ع) موقعیتی داشت از آن حضرت خواست که برای او و اهل بیتش دعا کنند، آن حضرت فرمود: مگر من چنین نمی‌کنم؟ به خدا قسم اعمال شما در هر روز و هر شب بر من عرضه می‌شود. آنگاه راوی از این کلام حضرت تعجب کرد و حضرت در جواب فرمود: مگر این آیه قرآن را نخوانده‌ای «و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» (توبه، ۱۰۵) و بگو - ای پیامبر - عمل کنید که خداوند و رسول او و مؤمنین به زودی عمل شما را می‌بینند به خدا قسم مقصود از آن (و المؤمنون) علی بن ابی طالب^(ع) است. (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۴) و علت اینکه فقط حضرت علی^(ع) را نام بردند با آنکه علی^(ع) و امامان معصوم دیگر در این جهت تفاوتی ندارند، این

است که در زمان نزول آیه فقط حضرت علی^(ع) مصداق آن امر بوده است و گرنه مؤمنون جمع است و افراد دیگری که شایستگی آن مقام منبع را داشته باشند شامل می‌شود.

آن چه برای نویسنده این نوشتار روشن شد این است که: منشأ نوع چنین شبهاتی مقایسه مفاهیم رایج میان ما با مفاهیمی است که نسبت به خداوند متعال به کار می‌گیریم و این در باب صفات و افعال الهی بیشتر می‌باشد. آدمی یک سلسله مفاهیم را که از مصادیق امکانی اخذ کرده؛ یعنی، ابتدا چیزی را در خود یافته یا رابطه‌ای میان دو موجود مخلوق و ممکن و مادی را شناخته، سپس از آن رابطه یافته یا شناخته شده، مفهومی گرفته و آن را تعمیم داده تا شامل خدا هم بشود. مثلاً وقتی می‌گوییم خداوند امور جهان را تدبیر می‌کند از این «تدبیر» همان تدبیر رایج میان خود که فلانی یک مجتمع را اداره و امور آن را به پیش می‌برد، استنباط می‌کنیم. غنی بودن و بی‌نیاز بودن خداوند و یا افاضه فیض حضرت حق توسط اسباب و سلسله علل و معالیل نیز از این مسأله مستثنی نیست. ما فکر می‌کنیم استفاده خداوند متعال از اسباب مانند استفاده انسان‌ها از یک سری ابزار است و چون آدمی در انجام کار بدان ابزار نیازمند است، فوری به ذهن ما چنین خطور می‌کند که خداوند هم به اسبابی که توسط آن به ما فیض می‌رساند نیازمند است و حال آن که چنین نیست. ما نیازمند به ابزاری هستیم که خارج از حیطه آفرینش ماست، ما به عللی و عواملی نیازمند هستیم که در عرض و مقابل هستی و وجود و ذات ماست و حال آن که خداوند با ابزاری فیضش را می‌رساند که آن ابزار و وسایل علل و اسبابی هستند که در طول هستی او بوده و مخلوق و وابسته محض به ذات مقدس اویند.

البته این مطلب بدان دلیل است که ما رابطه فاعلیت الهی و خالقیت الهی را نمی‌توانیم درست درک و هضم کنیم و نمی‌توانیم تصویر صحیحی از رابطه واجب الوجود و ممکن الوجود داشته باشیم، چرا که ذهن آدمی دارای قیود و شرایطی است که معقولات علمی و فلسفی خود را از جهان طبیعت به دست می‌آورد، لذا نمی‌تواند رابطه خدا را با جهان دقیقاً به دست آورد.

البته این عدم توانایی در رسیدن به کنه مطلب نباید باعث شود که ما فکر و عقل و خرد خود را تعطیل کنیم، بلکه باید تلاش کنیم و معرفت عقلانی خود را زیاد کنیم و در باب رابطه خداوند با جهان و افعال او و نسبت او با اسباب و نظامی که خود بر جهان هستی حکم فرما ساخته است - از قرآن مدد جوییم. اگر در لحن‌های گوناگونی که آیات قرآن نسبت و رابطه خدا با موجودات مطرح فرموده است دقت کنیم: لحن‌هایی چون «احاطه خداوند بر همه موجودات» (نساء، ۱۲۶)، «قوام جهان هستی از خداست» (بقره، ۲۵۵)، «خداوند با همه موجودات است» (طه، ۱۱۱)، «خدا خالق هستی است» (انعام، ۱۰۲)، «خداوند مالک هستی است»، «خدا حافظ جهان هستی است» (هود، ۵۷)، «پرورش دهنده همه هستی است» (انعام، ۶۴) و ... تدریجاً معرفت ما در باب نسبت خدا با علل و اسبابی که خود مقرر و خلق فرموده روشن‌تر می‌شود و در عین حال غنی بودن محض و محض غنی بودن او برای ما بیشتر واضح می‌گردد که در این راه نیز باید از او مدد جوییم.

در نتیجه واسطه فیض بودن امامان^(ع) با توحید افعالی منافات ندارد. بلکه بر اساس مبانی فلسفی حلقه وصل میان واجب الوجود و ممکن الوجود باید اشرف مخلوقات باشند که نور حقه محمدیه می‌باشد و انوار ائمه^(ع) نیز از همان نور است. و اما این به معنای تفویض نیست به طوری که خداوند کار جهان را به این ذرات

مقدس محول کرده باشد و خود خداوند بیکار باشد.

بلکه رابطه همه با خدا به اراده خداست و هیچ گونه استقلالی برای غیرخدا نیست بلکه همه عین ربط به خدایند.

وجود سلسله مراتب نشانه نظام‌مندی و روش‌مندی هندسه آفرینش است. وجود وسایط فیض هم خود وسایط را دارای کمال و فیض می‌سازد و هم موجودات فروتر را در قوس نزول در مسیر رشد و کمال قرار می‌دهد و زیبایی نظام آفرینش و بارور شدن استعدادها و قابلیت موجودات در سیکل گردشی موجودات به نمایش در می‌آید. به طور مثال؛ اگر چه خداوند به طور مستقیم می‌تواند درخت خشکیده‌ای را سرسبز کند چنان که گاهی پیامبران و امامان^(ع) به اذن خدا چنین کاری را می‌کردند، اما شکل‌گیری نظام آفرینش به آن است که آب از طریق ریشه‌ها جذب ساقه درخت شود و به برگ‌ها برسد و برای این منظور نزول باران و هدایت آب‌ها و کار باغبان‌ها و ... همگی معنا و مفهوم پیدا می‌کنند و نشاط و فعالیت و گردش کار جهان را فرا می‌گیرد و در غیر این صورت سستی و رکود و جدایی میان موجودات حاکم می‌شد. خداوند متعال که حکیم و احسن الخالقین است نظام جهان را بر بنیانی محکم و زیبا استوار کرده است و لازمه چنین نظامی سلسله مراتب می‌باشد که از عالم غیب و ذات لاهوت خداوند سرچشمه می‌گیرد و به عالم جبروت و ملکوت و عالم ملک و ناسوت می‌رسد. در همین رابطه جایگاه وجود فرشتگان در نظام آفرینش تعریف می‌شود.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرمایند: به طور مفصل راجع به امامت و معنای هدایت به امر بحث کرده‌اند. ایشان ذیل‌ایه «و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماما» (بقره، ۱۲۴) به مناسبت واژه امام در این آیه بحث امامت را بسیار دقیق آیه «و جعلنا هم ائمه یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوه و ابناء الزکوه و کانوا لنا عابدین» بحث هدایت به امر را مطرح کرده‌اند و در این بحث اشاره‌ای دارند به مباحث مربوط به آیه ۱۲۴ بقره. با عنایت به آیات شریفه مذکور، نکاتی چند در اینجا بیان می‌شود: بد نیست من در ابتدا برخی از عبارات ایشان را برای تبیین بهتر بحث اشاره کنم: ذیل «و جعلنا هم ائمه یهدون بامرنا» می‌فرمایند که ضمیر در «جعلناهم» بر می‌گردد به سه نفر: حضرت ابراهیم و دو فرزندشان اسحق و یعقوب^(ص) چون در آیه قبل از این آیه آمده است: «و هبنا له اسحاق و یعقوب نافله و کلا جعلنا صالحین» پس ضمیر در «جعلناهم» یعنی حضرت ابراهیم و دو فرزندش که قدر متیقن از ائمه هستند یعنی امامانی هستند که خدا می‌فرماید: «یهدون بامرنا» یعنی اینها هدایت به امر می‌کنند. در این جا چون بحث ما بیشتر در مورد معنای هدایت به امر است آن را بیشتر توضیح خواهم داد. بعد علامه می‌فرماید: «و ظاهر قوله ائمه یهدون بامرنا، ان الهدایه بالامر یجری مجری المفسر لمعنی الامامه» عبارت «یهدون بامرنا» مفسر معنای امامت است و از این مطلب، ایشان نکته‌های زیادی استفاده کرده‌اند. خداوند می‌فرماید ما اینها را امام قرار دادیم و معنای امام و امامت این است که «یهدون بامرنا» پس هدایت به امر همان معنای امامت است. بعد ایشان می‌فرمایند: «ان هذه الهدایه المجمعوله من شئون الامامه لیست هی بمعنی ارائه الطریق» در اینجا بحثی را مطرح می‌کنند که فرق نبوت با امامت چیست؟ می‌دانیم که حضرت ابراهیم نبی بود و به مقام نبوت او را به مقام امامت رساند پس باید فرقی بین نبوت و امامت باشد. علامه فرموده‌اند که نبوت به معنای ارائه طریق

است و نبی کسی است که یتحمل النبا یعنی خبر را از طریق فرشته وحی می‌گیرد و تلقی وحی می‌کند؛ پس نبی تلقی و تحمل نبا را به عهده دارد: نبی یعنی متحمل نبا و نبا یعنی خبر. ولی امامت مقامی است فوق نبوت و گرفتن نبا و اعطا این خبر به مردم! چون اعلام خبر به مردم به معنای ارائه طریق است، یعنی نبی کسی است که وحی را دریافت می‌کند و بعد به مردم ابلاغ می‌کند. نبی می‌گوید حلال و حرام خدا و صحیح و ناصحیح خدا همین‌هایی است که من در اختیار شما می‌گذارم و او فقط راه را از چاه مشخص می‌کند. پس کار نبی صرفاً می‌شود ارائه طریق! ولی امام علاوه بر ارائه طریق، واسطه تکوینی برای اعطاء فیوضات الهی به قلوب انسانهاست. برای تبیین و تفهیم بهتر فرق بین معنای نبوت و امامت مثالی را ذکر می‌کنیم: چراغ و نورافکن برای راننده اتومبیل فقط راه را نشان می‌دهد. چه چراغ اتومبیل باشد و چه چراغی که توی جاده و توی خیابان نصب شده باشد. اینها راه را از چاه ممتاز می‌کنند، ولی خود چراغ جاذبه‌ای ندارد که اتومبیل را به سمت راه و نه چاه جذب کند. حالا شما فرض کنید چراغی را در جایی نصب کرده باشند که علاوه بر انرژی نورانی که دارد یک قوه مغناطیسی هم داشته باشد که اگر یک اتومبیل خواست از مسیر منحرف شود بتواند آن را جذبش کند یعنی آن را به داخل راه و جاده اصلی هل بدهد و نگذارد اتومبیل در چاه و چاله بیافتد! در این صورت این چراغ دو کار می‌کند: هم ارائه طریق و هم جذب و جلوگیری از سقوط.

با توجه به این مثال می‌گوئیم امام کسی است که از حیث مقام امامت عهده دار این کار دوم است، یعنی با قدرت ولایتی که دارد و از راه تصرفاتی که در جان و قلب و نفوس انسان‌ها دارد، آنها را از انحراف و سقوط باز می‌دارد نه این که صرفاً ارائه طریق کند. بنابراین حاصل فرمایش علامه طباطبائی این است که امامت فوق نبوت و فوق ارائه طریق است.

ایشان در بیان این که چرا هدایت به امر از شئون امامت است فرموده‌اند: «لان الله سبحانه جعل ابراهیم اماماً بعد جعله نبیاً» این هم بحثی دارد که در جلد یک المیزان بیشتر مطرح شده است. در آنجا ثابت می‌کنند که وقتی خداوند به حضرت ابراهیم^(ع) می‌فرماید: «انی جاعک للناس اماماً» این در اواخر عمر ایشان بوده و حضرت ابراهیم^(ع) مقام نبوت را دارا بوده‌اند و خود این مطلب چندین دلیل دارد: دلیل خیلی واضح این است که چون این اعطا امامت بعد از ابتلائات و آزمایشات سختی بوده و سخت‌ترین ابتلا برای حضرت ابراهیم^(ع) ذبح اسماعیل بود. و از طرف دیگر حضرت ابراهیم بنا به نقل قرآن می‌فرماید: خدای را شکر می‌کنم که در پیروی به من اسماعیل و اسحق را اعطا کرد: «الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل و اسحق، ان ربی لسمیع الدعاء» (ابراهیم، ۳۹) پس معلوم می‌شود که آزمایش ذبح اسماعیل در دوران کهولت و اواخر عمر حضرت ابراهیم بوده است و چون مسأله ذبح اسماعیل بزرگترین آزمایش و ابتلا حضرت ابراهیم بود و ایشان در این امتحان موفق شد، خداوند بعد از طی این مراحل او را به مقام نبوت بود.

دلیل دیگر بر فرق امامت با نبوت این است که امامت اگر همان نبوت باشد، دیگر معنا ندارد حضرت ابراهیمی که مقام امامت را دارا بوده است دوباره خداوند خطاب به ایشان بفرماید: «انی جاعک للناس اماماً» اگر امامت همان نبوت و به معنای ارائه طریق باشد، این تکرار، لغو و بی‌جاست بنابراین امامت غیر از نبوت است؛ نبوت صرفاً همان هدایت است به معنای ارائه طریق علامه رحمه الله می‌فرماید: «و لا تنفک النبوه عن

الهدایه بمعنی ارائه الطریق» هدایت به معنای ارائه طریق همان نبوت است و نبوت جدای از هدایت به معنای ارائه طریق نیست. سپس می‌فرمایند: «فلا یبقی للامامه الا الهدایه بمعنی الایصال الی المطلوب» یعنی امامت یک نوع تحریک و ایصال مأموم است، یک نوع هل دادن انسان‌ها به سمت فلاح و رستگاری است و ایصال الی المطلوب یعنی رساندن و واصل کردن «و هو نوع تصرف تکوینی فی النفوس» چون امام دارای ولایت است، نوعی تصرف در دل‌ها می‌کند و آنها را به سمت مطلوب می‌برد.

علاوه بر مثال سابق، می‌توانیم امام را تشبیه کنیم به یک آهن ربایی که دارای میدان مغناطیسی است. اگر براده آهن توی این میدان قرار گیرد، این آهن ربا، یک اثر تکوینی بر آن دارد و آن را به سمت خودش جذب می‌کند. می‌دانیم که تاثیر آهن ربا بر براده آهن یک تاثیر تکوینی است به اعتباری و جعلی توضیح این که وقتی مثلاً یک رئیس دستور می‌دهد به مرئوس و مرئوس می‌رود به دنبال اجرای اوامر رئیس، این تحریک بر اساس یک امتیاز و قرار داد است که این رئیس است و دیگری مرئوس و لذاست که مرئوس باید دستورش را اطاعت کند. اما یک وقت رابطه، رابطه تکوینی است و امامت از این قبیل است. یعنی امام ولایتش بر ما ولایت اعتباری نیست، بلکه یک ولایت حقیقی مثل تاثیر آهن ربا بر براده آهن در میدان مغناطیسی است! علامه می‌فرمایند: امامت نوعی تصرف تکوینی در نفوس و در جان‌های انسان‌ها است، «و هی نوع تصرف تکوینی فی النفوس لتسییرها فی سیر الکمال و نقلها من موقف معنوی الی موقف آخر» تسییر از باب تفعیل به معنای راه بردن است. یعنی در مسیر سوق دادن و سیر دادن، البته به صورت تکوینی، مثل این که شما دست کسی را بگیرید و در راهی او را بکشید. امام هم نوعی کشش و جاذبه دارد که با آن افراد را در مسیر هدایت راه می‌برد. نکته مهم این که هدایت امام و سیر دادنش مکانی نیست بلکه از یک موقف معنوی است به یک موقف معنوی دیگر! یعنی امام به انسان‌ها در مراتب معنوی سیر استکمالی می‌دهد. علامه می‌فرمایند «و اذ کانت تصرفاً تکویناً و عملاً و باطنیاً فالمراد بالامر الذی تکونوا بالهدایته لیس هو الامر التشریحی الا اعتباری» یعنی چون این ولایت، یک تصرف تکوینی و یک عمل باطنی است و امام در جان انسان‌ها تکویناً این تاثیر را می‌گذارد، پس مراد از امری هم که در آیه «و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا» آمده‌ای امر تشریحی نیست. این امریست که تفسیر آن در آیه دیگری است که می‌فرماید: «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده کل شیء» (یس، ۸۳) علامه از این آیه استفاده کرده‌اند که امر در «یهدون به امرنا» امر تکوینی است نه امر تشریحی که از طریق وحی ابلاغ می‌شود.

و بین ربهیم فی اخذ الفیوضات الظاهریه و هی الشرائع الالهیه تنزل بالوحی علی النبی» در اینجا بحث امر و نهی تشریحی مطرح می‌شود و سخن از وحی و جبرائیل در کار می‌آید. یعنی احکام را که خداوند می‌خواهد در اختیار انسان‌ها قرار دهد، واسطه‌اش نبی است و به وسیله نبی این احکام منتشر می‌شود. پس تشریحی و ابلاغ احکام با نبوت تناسب دارد و هدایت در محور تکوین با امامت مناسب است یا به تعبیر ادق، امامت در محور تکوین و نبوت بر محور تشریح است! پس احکام خدا توسط نبی بین مردم منتشر می‌شود. «فالامام دلیل هاد للنفوس الی مقاماتها» یعنی امام واسطه است که انسان‌ها و نفوس بشری به مقاماتی که باید برسند، نائل شوند. «کما ان النبی دلیل یهدی الناس الی الاعتقادات الحقه و الاعمال الصالحه» یعنی نبی اعتقادات درست را

و به عبارتی اندیشه صحیح را در اختیار انسان‌ها می‌گذارد، ولی امام فوق این کارها، جذب و انجذاب دارد و دل‌ها را تسخیر می‌کند یعنی سیر می‌دهد.

فرموده‌اند: «فالمراد بالامر الذی تکنون بالهدایت لیس هو الامر تشریعی الاعتباری بل ما تسیره فی قوله: انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء» علامه از همین جا استفاده دیگری هم کرده‌اند و می‌فرمایند که در حقیقت امام به لحاظ مقام امامت کسی است که رابط و واسطه تکوینی است در هدایت انسان امام به منزله مجرای فیض خدا در هدایت تکوینی انسانهاست. همان طور که در جای خودش آمده که «به رزق الوری و به ثبت الارض و السماء» یعنی «بندگان و مخلوقات به واسطه امام است که روزی می‌خورند و به واسطه وجود امام است که آسمان و زمین ثبوت و قرار دارند»، به لحاظ مقام امامت و ولایت، امام واسطه در هدایت تکوینی انسان نیز می‌باشد. گر چه طبق قاعده امکان اشراف تمام مخلوقات از کانال فیض وجودی امام که حجت خدا در زمین است بهره‌مندند، اما انسان در امر هدایت و راهیابی از یک فیض ویژه برخوردار است و آن این است که با جاذبه امام^(ع) در مسیر هدایت راه برده می‌شود.

بر اساس همین نکته، علامه می‌فرمایند بنابراین امام باید کسی باشد که به ملکوت موجودات از جمله ملکوت انسان عالم باشد و در اینجا بحث جالبی دارند که «ملکوت کل شیء» یعنی چه؟ و خلاصه‌اش این است که حیثیت ارتباط و تعلق هر موجودی با خدا، ملکوت آن شیء است و همه موجودات این ملکوت را دارند چون قرآن از قول حضرت ابراهیم می‌فرماید: «رب ارنی ملکوت کل شیء» یعنی «خدای حقیقت، کون و سر هر موجودی را به من نشان بده» خلاصه امام کسی است که به ملکوت موجودات و ملکوت انسان‌ها آگاه است! چرا، چون اگر بخواهد آدمی را تکویناً به سمت سعادت و فلاح و غایت کمال خودش هدایت بکند، نمی‌تواند از ملکوت انسان بی‌خبر باشد. هادی باید نسبت به مهدی عالم باشد و تمام جزئیات نیازهای او را بداند بر تمام ابعاد وجودی او واقف باشد. کسی که می‌خواهد هادی چنین موجود پر راز و رمزی باشد، باید تمام جزئیات وجودی او را بداند و الا هدایتش ناقص خواهد بود. و لذا علامه^(ه) می‌فرمایند: امام کسی است که با تمام جزئیات وجودی و ابعاد هستی موجودات از جمله انسان عالم است و ملکوتشان را می‌داند. سپس می‌فرمایند در حقیقت امر تکوینی عبارت است از: «الفیوضات المعنویه و المقامات الباطنیه التی یهتدی الیها المومنون باعمالهم الصالحه و یتلبسون بها رحمه من ربهم» مراد از امر همان فیض‌های معنوی و مدارج باطنی است که اهل ایمان با اعمال صالح خود به آنها می‌رسند و در پرتو رحمت پروردگار آنها را کسب می‌کنند.

پس آنچه که نتیجه گرفته می‌شود:

(پس هر کسی به هر مقام معنوی و هر کمال حقیقی می‌رسد، از قبل آن افاضه‌ای است که خداوند از طریق وجود امام اعطاء می‌کند. می‌فرمایند «و اذا کان الامام یهدی بالام. والباء للسببیه اولاله فهو متلبس به اولاً» یعنی با توجه به این که باء که به سر کلمه امر آمده یا باء سببیت است و یا باء آلت و ابزار، پس خداوند می‌فرماید به سبب امر تکوینی ماست که ائمه هدایت می‌کنند و یا به واسطه این ابزار که امر تکوینی ماست آنها راهنما هستند. یعنی امام هدایت تکوینی انسان‌ها را به عهده دارد و بعد علامه نتیجه‌گیری می‌کنند که چون امام واسطه

این فیض هدایت است، نمی‌تواند هادی باشد مگر این که خود پیش از مهتدی از تمام کمالات که می‌خواهد مهتدی را به سمت آن کمالات به کشاند بهره‌مند باشد و از همین بحث، عصمت را نیز می‌توان نتیجه گرفت. چون وقتی گفتیم خود امام باید متلبس به این فیوضات و مقامات معنوی باشد یعنی دارای مقام عصمت باشد. سپس می‌فرماید: «منه ینتشر فی الناس» یعنی فیوضات از وجود امام برای دیگران منتشر می‌شود و هر کس به حسب رتبه و ظرفیتش از وجود امام^(ع) بهره‌مند می‌شود. از اینجا تعریف امامت از دیدگاه علامه به دست می‌آید: «فالامام هو الرابط بین الناس و بین ربهم فی اعطاء الفیوضات الباطنیه و اخذها» یعنی در این ارتباط که یک طرف خداست و طرف دیگر ما، ما فیض را اخذ می‌کنیم و خداوند اعطاء می‌کند و واسطه، امام است. مثل خورشید که نور می‌دهد و ما مستنیر هستیم. و در حقیقت خدا منیر است و واسطه در این اناره خورشید می‌باشد به طور کلی اعطاء هر کمال وجودی از ناحیه خداست، ولی واسطه‌های نیز در کارند که آن کمال را برسانند. امام واسطه‌ای است که از طرفی فیض را از مبدا می‌گیرد و از طرفی اعطاء به مادون می‌کند. پس واسطه در اخذ فیوضات از جانب ما، امام است از طرف خدا نیز امام است! و همه اینها در محور تکوین است. و در اینجا بحث وحی و امر و نهی تشریحی مطرح نیست. در اعطاء فیوضات وجودی امام واسطه در تکوین است، درست مثل خورشیدی که واسطه در نور دادن به موجودات است! البته نور خورشید، نور فیزیکی است ولی نورانیت و هدایت معنوی یک کمال حقیقی و معنوی است که از ناحیه خداوند اعطاء می‌شود و واسطه‌اش وجود امام^(ع) است: «فالامام هو الربط بین الناس و بین ربهم فی اعطاء الفیوضات (از جانب خدا) و اخذها (از جانب ما) کما ان النبی رابط بین الناس»

۲. هدایت‌گری امام:

در طول تاریخ، شخصیت‌های بزرگی همچون آیت‌الله بروجردی^(ره)، امام خمینی^(ره) و ... ظهور کرده‌اند که رهبری و زعامت مردم را در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و مذهبی یا هر سه بر عهده داشته‌اند، اما هیچ یک موفق به تشکیل جامعه‌ای با ویژگی‌های ذکر شده نشدند و فعالیت‌های آنها تنها به عنوان عامل زمینه‌ساز برای تشکیل این جامعه بوده است. همان گونه که پیشتر گفته شد، این هدف تنها از عهده فردی منصوب پروردگار که از خطا و اشتباه مصون است و علم او وابسته به علم الهی است و توانایی تربیت و هدایت داریم خلاق را دارد برمی‌آید. طبق روایات، امام^(ع) معلم همه خلایق و عالمی است که علم او متصل به علم الهی است. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام^(ص) آمده است: «همانا علما شبیه فرشتگانند». امام سجّاد^(ع) در توضیح این عبارت می‌فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ وَ ثَنَّى بِمَلَائِكَتِهِ وَ ثَلَّثَ بِأُولَى الْعِلْمِ الَّذِينَ هُمْ قُرْنَاؤُ مَلَائِكَتِهِ وَ سَيِّدُهُمْ مُحَمَّدٌ^(ص) وَ ثَانِيَهُمْ عَلِيُّ^(ع) وَ ثَالِثُهُمْ أَهْلُهُ وَ أَحَقُّهُمْ بِمَرْتَبَتِهِ بَعْدَهُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ أَنْتُمْ مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ الْعُلَمَاءُ بَعَلْمِنَا تَأُولُونَ [تَأُولُونَ لَنَا] مَقْرُونُونَ بِنَا وَ بِمَلَائِكَتِهِ اللَّهُ الْمُقَرَّبِينَ ...». (مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۰)

امام باقر^(ع) می‌فرماید: «شَرَفًا وَ غَرَبًا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»

طبق روایات وارده پیامبر گرامی اسلام معلم اول است، «گرچه معلم حقیقی و بالذات، خداوند سبحان است که «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق، ۵)، و غیری در قبال او نیست که علم‌آفرین باشد، چون «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ»

... (حدید، ۳)، لیکن در جهان امکان، معلم‌های متعددی هستند که بعضی از آنان معلم اول‌اند و برخی معلم دوم و ... و آنچه بین اهل نظر دارج است، آن است که ارسطو را معلم اول و فارابی را معلم ثانی و ... می‌نامند، ولی آنچه بین اهل تحقیق رایج است، آن است که پیامبر اکرم (ص) را معلم اول و علی بن ابی طالب (ع) را معلم ثانی و ... می‌دانند. بنابراین، باید راهی را پیمود که راهنمای او، معلم اول و معلم ثانی باشند که اینان پدران روحانی جوامع بشری و امت اسلامی هستند؛ «... اَنَا وَعَلِيٌّ اَبَا هَذِهِ الْاُمَّةِ ... مِنْ وَعَلِيٌّ پدران این امت هستیم» (ابن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۶۱) و آنچه از اینان فرا گرفته می‌شود، همان میراث علوم الهی ایشان است که «الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ الْاَنْبِيَاءِ ...: علما ارث برندگان انبیاء هستند» (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲) (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۵، ص ۱۹۶ و ۱۹۴)؛ «همه فرشتگان شاگردان انسان کامل‌اند. انسان کامل گزارشگر و معلم همه فرشتگان است و اوست که «بِبَقَائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيَا وَ بِيَمِينِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ ثَبَّتِ الْاَرْضُ وَ السَّمَاءُ» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۳). امروز در همه عالم، انسان کاملی جز حجه بن الحجاج البالغة، ولی عصر (عج) وجود ندارد و او معلم ملائکه و خلیفه الله بر همه عالم است» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۲).

همچنین خداوند در آیه ۱۱۳ از سوره مبارکه نساء خطاب به نبی گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «... وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» و درباره فرزندان ابراهیم (ع) در آیه ۵۴ از همین سوره می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». بنابراین، طبق توضیحات داده شده تنها پیامبر و اهل بیت ایشان هستند که قادر به تشکیل جامعه‌ای آرمانی می‌باشند. آنان علاوه بر داشتن ویژگی‌های انبیاء و رسولان از هدایت به امر برخوردارند. از این جهت، قادر به نظارت و تربیت و هدایت دائمی خلائق‌اند. در واقع، امام (به اذن الهی) عالم به نفوس مستعدی است که ابتدائاً لیاقت خود را نشان داده، هدایت تشریحی را پذیرفته‌اند و بر اساس آن عمل کرده‌اند. امام آنها را به وسیله امر الهی (هدایت به امر) به درجات و مقاطع بالاتری از حیات طیبه هدایت می‌کند و سالم به مقصد مطلوب می‌رساند تا این فرد به علم و عمل صائب دست پیدا کند و به آمادگی خود و جامعه و زمینه‌سازی برای شکل‌گیری آن مدینه فاضله پردازد.

آنچه که تاکنون از نقش امام در تحقق جامعه آرمانی بیان شد، «زمانی به فعلیت خواهد رسید که جامعه اعتقاد راسخ به آن داشته باشد و مشتاقانه از فرمان‌ها و سیره امام پیروی کند ... اگر امام تمام مجاهدت خود را برای تحقق چنین جامعه‌ای به کار بندد، اما اطاعت محض مردم را در پی نداشته باشد، به هدف نمی‌رسد». (سروری مجید، امامت و جامعه آرمانی، ص ۲۴۳)

۳. امام درگاه رسیدن به خدا (توسل):

وسيله در لغت به معنای مطلق چیزی است که انسان را به دیگری نزدیک کند؛ بنابراین وسیله در این آیه معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پروردگار می‌شود، شامل می‌گردد. بسیاری از مفسران اهل سنت نیز یکی از اقسام وسیله را توسل به پیامبر (ص) و درخواست دعا و شفاعت او می‌دانند. سایر آیات قرآن نیز توسل به اولیای الهی جایز می‌دانند. وقتی به سیره مسلمین نیز رجوع می‌کنیم

می‌بینیم همین معنی را از آیه برداشت کرده‌اند و عملاً به «اولیاء الهی» متوسل می‌شدند.

از جمله آیاتی که برای اثبات مشروعیت توسل به آن استناد می‌شود آیه ۳۵ سوره مائده می‌باشد. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرهیزگاری پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب به خدا انتخاب نمایید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید).

مخاطب در این آیه همه افراد با ایمانند. در اینجا سه دستور داده شده است: اول دستور به تقوا، دوم دستور به انتخاب وسیله و سوم دستور به جهاد در راه خدا. نتیجه مجموع این صفات (تقوا و توسل و جهاد) همان چیزی است که در آخر آیه آمده است: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ (این باعث فلاح و رستگاری شماست).

برای اینکه از این آیه بتوانیم برای اثبات توسل به اولیای الهی استفاده کنیم لازم است ابتدا مفهوم «الْوَسِيلَةَ» را روشن کنیم و اثبات کنیم این لفظ عمومیت دارد و شامل همه اموری که به وسیله آن تقرب به خدا حاصل می‌شود را شامل می‌شود.

وهابیت ادعا کرده‌اند که فقط به وسیله اعمال صالح می‌توان به خداوند تقرب جست و «الْوَسِيلَةَ» شامل توسل به اولیاء الله و طلب شفاعت از آنها نمی‌شود، اما وقتی به کتاب‌های لغت و سیره مسلمانان و سایر آیات رجوع می‌کنیم می‌بینیم این ادعا صحت ندارد و آنها بدون دلیل، مفهوم این واژه را تخصیص زده‌اند.

مفهوم «الْوَسِيلَةَ» در لغت:

وسيله در لغت به معنای مطلق چیزی است که انسان را به دیگری نزدیک کند.

«لسان العرب» که از کتب معروف لغت است، می‌گوید: «الوسيلة ما يتقرب به إلى الغير»؛ وسیله به معنای چیزی است که به کمک آن به چیز دیگری نزدیک می‌شوند (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۲۴).

همچنین «مقاییس اللغة» می‌گوید: «الوسيلة الرغبة و الطلب»؛ وسیله به معنای مطلق رغبت و طلب است (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۱۰).

در «مفردات الفاظ القرآن» نیز آمده است: «الوسيلة: التوصل إلى الشيء برغبة»؛ وسیله به معنای تقرب یا متصل شدن به چیزی همراه با علاقه و رغبت است (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۷۱).

با نکات مذکور نتیجه گرفته می‌شود:

(وسيله در آیه فوق معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدس پروردگار می‌شود شامل می‌گردد که مهمترین آنها ایمان به خدا و پیامبر اکرم^(ص) و جهاد و عبادات و ... می‌باشد و نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صریح قرآن باعث تقرب به پروردگار می‌گردد، در مفهوم وسیع توسل داخل است، و همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آنها؛ زیرا همه اینها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می‌باشد. حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان و صالحان که نشانه علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می‌باشد جزء این مفهوم وسیع است.

آنها که آیه فوق را به بعضی از این مفاهیم اختصاص داده‌اند در حقیقت هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص

ندارند، زیرا همان طور که گفتیم «وسیله» در مفهوم لغویش به معنی هر چیزی است که باعث تقرب می‌گردد. لازم به تذکر است که هرگز منظور این نیست چیزی را از شخص پیامبر یا امام مستقلاً تقاضا کنند، بلکه منظور این است با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آنها (که خود یک نوع احترام و اهتمام به موقعیت آنها و یک نوع عبادت است) از خداوند چیزی را بخواهند. این معنی نه بوی شرک می‌دهد و نه بر خلاف آیات دیگر قرآن است و نه از عموم آیه فوق بیرون می‌باشد (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۶۴). ضمن اینکه طبق قاعده‌ی مسلم «هرگاه لام تعریف اشاره به معهود نباشد، عمومیت مراد خواهد بود» (تفتازانی، المطول فی شرح تخلیص المفتاح، ص ۲۰۶)

واژه‌ی «الْوَسِيْلَةُ» در این آیه هیچ گونه اشاره‌ای به معهود نبوده است؛ لذا عموم وسیله مراد بوده و اختصاص آن به یک مورد خاص، به هیچ وجه صحیح نمی‌باشد. گذشته از این، در ابتداء آیه، خداوند متعال مؤمنین را به تقوای الهی دعوت می‌کند. تقوای الهی عبارت است از انجام تکالیف شرعی و اجتناب از منهیات. اکنون اگر از واژه‌ی «الْوَسِيْلَةُ»، همان اداء تکالیف شرعی همچون نماز و روزه را اراده کنیم، هیچ گونه افاده‌ی معنای جدیدی نکرده، بلکه تاکید بر معنای قبلی خواهد بود، در حالی که طبق آنچه اهل فن فصاحت و بلاغت بیان کرده‌اند «تأسیس بهتر از تأکید است» لذا به جهت افاده‌ی معنای تأسیس، لازم است از واژه‌ی «الْوَسِيْلَةُ» پیامبران و اولیاء الله و صالحین مراد گردد. (تفتازانی، المطول فی شرح تخلیص المفتاح، ص ۲۶۲)

مفهوم «الْوَسِيْلَةُ» از دیدگاه مفسران اهل سنت

بسیاری از مفسران اهل سنت نیز مفهوم «الْوَسِيْلَةُ» را شامل توسل به پیامبر^(ص) دانسته و توسل به اولیاء الله را جایز می‌دانند.

زحیلی با ارجاع به بحث مشروح آلوسی در باب توسل، وقتی «وسیله» را می‌خواهد معنی کند آن را شامل توسل به مخلوق از جمله پیامبر^(ص) می‌داند به این معنی که دعای او را وسیله قرار دهیم. او می‌نویسد: «التوسل بالمخلوق والاستغاثه به بمعنی طلب الدعاء منه...»؛ (وسیله شامل توسل به مخلوق و استغاثه به او نیز می‌شود، به این معنی که درخواست دعا از او بکنیم...). سپس می‌افزاید: «دعاء و شفاعة النبی^(ص)، فقد جعل الدعاء وسیله، و هو جائز، بل مندوب»؛ (دعا و شفاعت از پیامبر^(ص) به این معنی که دعای او را وسیله قرار دهیم نه تنها جایز بلکه مستحب می‌باشد (زحیلی، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، ج ۶، ص ۱۷۴ تا ۱۷۶).

«آلوسی» از علمای بزرگ اهل سنت، روایات زیادی در زمینه توسل را در تفسیرش نقل کرده است و پس از تجزیه و تحلیل طولانی و حتی سخت گیری در باره آنها در پایان ناگزیر به اعتراف شده و چنین می‌گوید: «بعد از تمام این گفتگوها من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر^(ص) نمی‌بینم چه در حال حیات پیامبر و چه پس از رحلت او». او بعد از بحث نسبتاً مشروحی در این زمینه، اضافه می‌کند: «توسل جستن به مقام غیر پیامبر در پیشگاه خدا نیز مانعی ندارد، به شرط اینکه او حقیقتاً در پیشگاه خدا مقامی داشته باشد» (آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۲۹۷).

مراغی نیز صراحتاً مفهوم «الْوَسِيْلَةُ» را شامل توسل به پیامبر^(ص) می‌داند و تاکید می‌کند صحابه نیز این کار

را انجام می‌دادند. او در تفسیرش وقتی اقسام وسیله را برمی‌شمارد می‌نویسد: «التوسل إلى النبي (ص) بدعائه و شفاعته كما كان الصحابة يفعلون»؛ (یکی از اقسام وسیله توسل به پیامبر (ص) و درخواست دعا و شفاعت او می‌باشد؛ چنان که صحابه این کار را انجام می‌دادند) (مراغی، تفسیر المراغی، ج ۶، ص ۱۱۰).

مفهوم «الْوَسِيلَةَ» با توجه به سایر آیات

وقتی به سایر آیات قرآن رجوع می‌کنیم به وضوح می‌بینیم نه تنها توسل به اولیای الهی جایز می‌باشد، بلکه باعث تقرب به خداوند نیز دانسته شده است و مفهوم «الْوَسِيلَةَ» شامل آن می‌گردد. در آیه ۶۴ سوره نساء می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ (اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند [و مرتکب گناهی شدند] به سراغ تو می‌آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش می‌کردند و تو نیز برای آنها طلب عفو می‌کردی، خدا را توبه پذیر و رحیم می‌یافتند). در این آیه منافقین به خاطر توسل نکردن به پیامبر (ص) مورد توبیخ واقع شده‌اند. همچنین در آیه ۹۷ سوره یوسف می‌خوانیم که: برادران یوسف به پدرشان متوسل شده و از پدر تقاضا کردند که در پیشگاه خداوند برای آنها استغفار کند و یعقوب نیز این تقاضا را پذیرفت. در آیه ۱۱۴ سوره توبه نیز موضوع استغفار ابراهیم در مورد پدرش آمده که تاثیر دعای پیامبران را درباره دیگران تایید می‌کند و همچنین در آیات متعدد دیگر قرآن این موضوع منعکس است (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۶۶).

مفهوم «الْوَسِيلَةَ» در سیره مسلمین

علاوه بر مفهوم لغوی و ظاهر آیه توسل و دلالت آیات دیگر قرآن بر جواز توسل به صالحین، وقتی به سیره مسلمین نیز رجوع می‌کنیم می‌بینیم همین معنی را از آیه برداشت کرده‌اند و عملاً به «اولیاء الهی» متوسل می‌شدند و آنها را شفیع درگاه خداوند قرار می‌دادند و به وسیله آنها به خداوند تقرب می‌جستند. مثلاً «بخاری» نقل می‌کند که در زمان خلیفه دوم قحطی شدیدی رخ داد. خلیفه نیز با این عبارت از خداوند تقاضای باران کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا وَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا»؛ (خداوندا ما به واسطه پیامبر خود به درگاهت متوسل می‌شدیم و تو باران برای ما می‌فرستادی، الآن به واسطه عموی پیغمبرمان متوسل می‌شویم، باران برای ما بفرست) (بخاری، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۲۷).

«شافعی» پیشوای یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز در شعری «وسیله» را به معنی توسل به اولیای الهی به کار برده است و به اهل بیت (ع) توسل جسته است؛ او می‌گوید:

«آل النبي ذریعتی و هم الیه وسیلتی أرجو بهم اعطی غدا بید الیمین صحیفتی» (ابن حجر الهیتمی، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض الضلال و الزندقه، ج ۲، ص ۵۲۴) خاندان پیغمبر اکرم (ص) وسیله منند آنها در پیشگاه او سبب تقرب من می‌باشند، امیدوارم فردای قیامت به سبب آنها نامه اعمال من به دست راست من سپرده شود.

سمهودی از علمای معروف اهل سنت در کتاب «وفاء الوفاء» تصریح می‌کند: «توسل به پیامبر (ص) در هر

حالی جایز بوده و جزء روش و سیره گذشتگان است». او در ادامه در مورد جواز توسل به پیامبر (ص) بعد از وفات چنین نقل می‌کند که مرد حاجت‌مندی در زمان عثمان کنار قبر پیامبر (ص) آمد و نماز خواند و چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ وَ اَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ (ص) نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ اِنِّي اَتَوَجَّهُ بِكَ اِلَى رَبِّي فَيَقْضِي حَاجَتِي»؛ (خداوندا من از تو تقاضا می‌کنم و به وسیله پیامبر ما محمد (ص) پیغمبر رحمت به سوی تو متوجه می‌شوم، ای محمد من به وسیله تو متوجه پروردگار تو می‌شوم تا مشکلم حل شود). بعدا اضافه می‌کند چیزی نگذشت که مشکل او حل شد. (سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳)

با این توضیحات روشن می‌شود که مفهوم «الْوَسِيْلَةُ» شامل توسل به اولیاء الله و طلب شفاعت از آنها می‌شود و این عمل منجر به رستگاری می‌شود؛ چنان که در پایان آیه ۳۵ سوره مائده می‌خوانیم: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ توسل به آنها باعث فلاح و رستگاری خواهد بود.

۴. وجوب اطاعت از امام (که لطف و رحمت از جانب خداست)

ولایت و اطاعت، عناصر کلیدی در شبکه مفاهیم توحیدی قرآن است؛ زیرا برای هر چیزی بروز و ظهوری است. ظهور توحید را می‌بایست در ولایت پذیری و اطاعت پذیری جست‌وجو کرد. اگر توحید مرکز و محور همه هستی است، ولایت و اطاعت پذیری، پذیرش توحید است. بنابراین، کسانی که مدعی توحید و ایمان بدان هستند ولی ولایت و اطاعت پذیر نیستند، از دایره ایمان بیرون هستند. لذا ما ابتدا به اثبات ولایت امامت می‌پردازیم سپس اطاعت از آن ولایت را به اثبات خواهیم رساند

ولایت

(ولایت) را در تلفظ به فتح و کسر (واو) هر دو می‌توان خواند و از نظر معنا علاوه بر این که به مفهومی مصدری اشاره دارد، به معنی امارت و فرمانروایی و تدبیر امور نیز هست. علاوه بر این دو معنا، معانی دیگری که در فرهنگ‌های لغت برای (ولایت) به چشم می‌خورد عبارتند از: محبت، نصرت، سلطان. استاد مطهری ولایت را این گونه معنا و تعریف می‌کند: ولایت به معنی حجت زمان که هیچ زمانی خالی از حجت نیست. ... ولایت، یعنی تسلط و سرپرستی.

ولاء

معنی کلمه (ولاء) که (ولایت) و (تولی) از آن مشتق شده است اتصال و نزدیکی است. وقتی که دو چیز یا دو شخص به یکدیگر آن چنان نزدیک باشند که در میان آنها فاصله‌ای وجود نداشته باشد، این را توالی می‌نامند. مسلمین باید نسبت به یکدیگر ولایت داشته باشند یا ولاء یکدیگر را داشته باشند، مقصود این است که روح ایشان به یکدیگر نزدیک باشد و روابط اجتماعی شان با یکدیگر روابط نزدیک باشد.

اقسام ولاء

استاد شهید مطهری تقسیمات ولاء را بدین ترتیب بیان می‌دارد: از نظر اسلام دو نوع ولاء وجود دارد: منفی و مثبت. یعنی از طرفی مسلمانان، مأموریت دارند که نوعی ولاء را نپذیرند و تبرک کنند و از طرف دیگر دعوت شده‌اند که ولاء دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام ورزند. ولاء اثباتی اسلامی نیز به نوبه خود بر دو

قسم است: ولاء عام و ولاء خاص. ولاء خاص نیز اقسامی دارد که درباره هر یک از اینها به اجمال بحث می‌کنیم.

انواع ولایت

مسئله ولایت و سرپرستی با تاریخ بشر گره خورده است و به جغرافیا و فرهنگ ویژه‌ای وابسته نیست و سیره عقلا بر آن استقرار و استمرار یافته است. اگر زندگی جمعی بشر را فطری بدانیم، ولایت جزء لاینفک زندگی جمعی است. از آنجا که اراده خداوند بر این تعلق گرفته که جهان را با واسطه اداره کند، چنان که قرآن به این واسطه اشاره کرده و می‌فرماید: (قسم به تدبیر کنندگان امر).

در نتیجه امام^(ع) یکی از بزرگترین واسطه‌های فیض الهی در عالم تکوین و تشریح است. بنابراین، امام مرکز و محور جهان هستی، مبین، مفسر و زبان گویای پیامبر^(ص) در مورد شریعت است و بر عالم تکوین و تشریح ولایت دارد. استاد مطهری انواع و مراتب ولایت مداری را بدین شرح بیان می‌دارد:

۱. ولایت تکوینی

ولایت تکوینی، یعنی فرمانروایی امام بر جهان هستی و اینکه تمام نظام آفرینش به اذن خداوند، تحت حاکمیت و تصرف امام است. اگر آدمی از معرفت راستین و یقینی بهره برد، ولایت حقیقی پیدا می‌کند، بدین معنا که می‌تواند در جهان تصرف کند و با نیروی روحی و معنوی، کرامات و افعال خارق العاده از خویش بروز دهد. استاد مطهری می‌فرماید: مقصود از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نائل می‌گردد و اثر وصول به مقام قرب - البته در مراحل عالی آن - این است که معنویت انسانی که خود حقیقت و واقعیتی است در وی متمرکز می‌شود و با داشتن آن معنویت، قافله سالار معنویات، مسلط بر ضمائرها و شاهد بر اعمال و حجّت زمان می‌شود.

در جایی دیگر می‌فرماید:

همان‌سان که امامان^(ع) بر عالم کائنات سلطه و اشراف دارند، بر آدمیان نیز نظارت و چیرگی دارند. از این رو است که مؤمنان بدان توسل می‌جویند و با برقرار ساختن ارتباط معنوی با آن بزرگان هدایت و سعادت می‌طلبند. مقام ولایتی باطنی امامان - که همان منصب خلافت کبری است و واسطه میان خداوند و آفریدگان است ولایت تکوینی خوانده می‌شود.

مراحل و مراتب ولایت تکوینی

از نظر استاد مطهری، کمال و قدرتی که بر اثر عبودیت، اخلاص و پرستش واقعی (ولایت تکوینی) نصیب بشر می‌گردد، دارای منازل و مراحل زیر است؛ بنابراین هیچ انسانی بر انسان دیگر ولایت ندارد، مگر آن کس که خدا یا رسول خدا^(ص) یا یکی از اوصیای رسول خدا^(ص) برایش ولایت قرار داده باشد.

الف. ولایت معنوی

یکی از شئون امامت در اعتقاد شیعی، به ولایت معنوی و باطنی امامان باز می‌گردد. اعتقاد به امامت، یعنی اعتقاد به وجود انسان کاملی که حامل معنویت کلی انسانیت و قطب و محور عالم امکان است. بر این اساس،

هیچ زمانی ممکن نیست که زمین از حجت حق و وجود انسان کامل خالی باشد. ولایت معنوی و یا ولایت طریقت، یعنی این جهت که آنها به واسطه پیمودن صراط قرب و رسیدن به جایی که وجودشان یک وجود حقانی است و باطن شریعت را به حد کمال دارا می باشند و معنویت انسانی که خود حقیقتی است، در آنها متمرکز و آنها با این جهت قافله سالار معنویات و مربی معنوی بشر و مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال بشر و حجت بر زمان و قطب دوران می باشند و زمین هیچ گاه از ولی که حامل چنین معنویت می باشد خالی نیست.

ب. ولایت پیامبر اکرم (ص)

ساحت ربوبی، منزّه از ماده و محدودیت است، لذا ولایت تشریحی خداوند و ارتباطش با انسان مادی و حاکمیت و ولایتش از طریق پیامبر اکرم (ص) اعمال می شود، همان پیامبری که دریافت کننده وحی و دارای عصمت و علم خدادادی و دارای بالاترین مقدار شناخت به محتوای وحی و والاترین انگیزه برای تحقق آن است، از این رو است که در قرآن کریم ولایت و اطاعت پیامبر خاتم (ص) قرین ولایت و اطاعت خدا قرار گرفته است: ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده اند، همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

قرآن در جای دیگر می فرماید: هر کس از پیامبر (ص) فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده است. استاد مطهری می فرماید: «اجتماع نیازمند به رهبر است. آن کس که باید زمام امور اجتماع را به دست گیرد و شئون اجتماعی مردم را اداره کند و مسلط بر مقدرات مردم است، ولی امر مسلمین است ... پیامبر (ص) گذشته از این که مبین و مبلغ احکام بود و گذشته از این که قاضی مسلمین بود، سائنس و مدیر اجتماع مسلمین بود، ولی امر مسلمین و اختیاردار اجتماع مسلمین بود.»

بنابراین ولایت و رهبری پیامبر (ص) برخاسته از اراده خدای سبحان بود و کسانی که به رسالت پیامبر (ص) ایمان آورده بودند، زعامت سیاسی حضرت (ص) را نیز به عنوان یک امر الهی پذیرفته بودند.

ج. ولایت ائمه اطهار (ع)

از آنچه درباره حق حاکمیت از منظر اسلام گفته شد، این مطلب روشن می شود که رهبری جهان اسلام پس از پیامبر (ص) نیز می بایست مشروعیت تصرفات خود را از جانب خدای سبحان دریافت کند. از این رو پیامبر (ص) ولایت ائمه (ع) را به عنوان دستور خدای متعال ابلاغ کردند و این مسئله ای است که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است. حضرت علی (ع) پس از پیامبر اسلام (ص) شایسته ترین فرد برای اداره جامعه اسلامی بود. او از نظر فضیلت و تقوا و سایر صفات عالی انسانی شخصیتی ممتاز بود. به همین دلیل حضرت رسول خدا (ص) از طرف خدای متعال جانشین خود معرفی کرد.

د. ولایت فقیه

در تفسیر ولایت و زعامت فقیه دو دیدگاه مختلف وجود دارد:

دیدگاه اول، مدعی است که فقیه خود بر مسند حکومت تکیه کرده و به اداره و حل فصل امور از طریق

نمایندگان خود می‌پردازد. دیدگاه دوم، ولایت و زعامت فقیه را به معنای اشراف بر امور و نظارت بر حاکم، به عنوان رهبر و مرجع دینی تفسیر می‌کند. استاد مطهری معتقد به دیدگاه دوم است و می‌فرماید:

ولایت فقیه به این معنا نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند. نقش فقیه در یک کشور اسلامی، یعنی کشوری که در آن مردم اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدئولوگ است نه نقش یک حاکم. وظیفه ایدئولوگ این است که به اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد.

ویژگی‌های افراد ولایت‌مدار

انسان کامل قرآنی که مصداق بارز آن ولی الله است پنج ویژگی دارد که عبارتند از:

۱. عشق و محبت آتشین به حضرت حق (جلت عظمت) و اولیای خاص او

۲. تعقل و معرفت برتر (علم عالی)

۳. قدرت و توانایی برتر

۴. وحدت در عین کثرت (تلازم با اجتماع و لوازم آن)

۵. حماسه یا ستیز با ضد ارزش‌ها

این انسان با ویژگی‌های فوق مظهر اتم و اکمل «ولی الله» است، صاحب ولایت کلیه است که می‌تواند به اذن الله در ماده کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را تحت تسخیر خویش درآورد. مصداق اتم و اکمل و مثل اعلای انسان کامل و صاحب ولایت کلید، پیامبر خاتم و اهل بیت او می‌باشند. در زیارت شریف جامعه کبیره نیز درباره اهل بیت^(ع) این ویژگی‌ها به چشم می‌خورند:

«تام و کامل در عشق و محبت به خدا و صاحب مقام اخلاص در توحید حضرت حق و آشکار کنندگان و اقامه کنندگان امر و نهی الهی و بندگان گرمی و مقرب درگاه ربوبی ... به شما خدا آفرینش جهان را آغاز کرد و به شما کتاب آفرینش را به پایان می‌برد و به وسیله شما باران رحمت را فرو می‌فرستد و به واسطه شما از فرو ریختن آسمان‌ها بر زمین (و زمینیان) جلوگیری می‌کند مگر آن زمان که خود اذن و اجازه دهد. (شما لنگر آسمان‌ها و زمین هستید) و به ولایت و محبت شما «اهل بیت» رستگاران به رستگاری می‌رسند و با دوستی و ولایت شما طاعات واجب و فرایض، مورد قبول درگاه خداوند متعال واقع می‌شود.»

اولین مرحله این است که الهام بخش و تسلط بخش انسان بر نفس خویش است. به عبارت دیگر کمترین نشانه قبولی عمل انسان در نزد پروردگار این است که اولاً بینشی نافذ پیدا می‌کند، روشن و بینای خود می‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید: اگر تقوای الهی را داشته باشید، خداوند مایه تمیزی برای شما قرار می‌دهد. و ثانیاً آدمی بر نفس و قوای نفسانی خویش غالب و قاهر می‌گردد، اراده انسان در برابر خواهش‌های نفسانی و حیوانی نیرومند می‌گردد، آدمی حاکم وجود خویش می‌شود و مدیریت لایقی نسبت به دایره وجود خویش کسب می‌کند. در این مرحله اولین اثر عبودیت، ربوبیت و ولایت بر نفس اماره است.

مرحله دوم، تسلط و ولایت بر اندیشه‌های پراکنده یعنی تسلط بر نیروی متخیله است. این قوه در اختیار ما نیست، بلکه ما در اختیار این قوه عجیب هستیم. یکی از وظایف بشر تسلط بر هوس بازی خیال است،

وگرنه این قوه شیطان صفت مجالی برای تعالی و پیمودن صراط قرب نمی‌دهد و تمام نیروها و استعدادها را در وجود انسان باطل و ضایع می‌گرداند. سالکان راه عبودیت، در دومین مرحله، این نتیجه را می‌گیرند که بر قوه متخیله خویش ولایت و ربوبیت پیدا می‌کنند، آن را برده و مطیع خویش می‌سازد. اثر این مطیع ساختن این است که روح و ضمیر به سائقه فطری خدا خواهی هر وقت میل بالا کند، این قوه با بازیگری‌های خود مانع و مزاحم نمی‌گردد.

مرحله سوم این است که روح در مراحل قوت و قدرت و ربوبیت و ولایت خود به مرحله‌ای می‌رسد که در بسیاری از چیزها از بدن بی‌نیاز می‌گردد، در حالی که بدن صددرصد نیازمند روح است. روح و بدن نیازمند به یکدیگرند. حیات بدن به روح است. روح صورت و حافظ بدن است. سلب علاقه تدبیری روح به بدن مستلزم خرابی و فساد بدن است. و از طرف دیگر روح در فعالیت‌های خود نیازمند به استخدام بدن است بدون به کار بردن اعضا و جوارح و ابزارهای بدنی قادر به کاری نیست.

مرحله چهارم این است که خود بدن از هر لحاظ تحت فرمان و اراده شخص در می‌آید، به طوری که در حوزه بدن خود شخص اعمال خارق العاده سر می‌زند. امام صادق^(ع) می‌فرماید:

آنچه که همّت و اراده نفس در آن نیرومند گردد و جداً مورد توجه نفس واقع شود، بدن از انجام آن ناتوانی نشان نمی‌دهد.

مرحله پنجم که بالاترین مراحل است، این است که حتی طبیعت خارجی نیز تحت نفوذ اراده انسان قرار می‌گیرد و مطیع انسان می‌شود. معجزات و کرامات انبیاء و اولیاء حق از این مقوله است. حقیقت این است که روح مذهب تشیع که آن را از سایر مذاهب اسلامی ممتاز می‌کند و بینش اسلامی خاص به پیروان خود می‌دهد، دید خاص این مذهب درباره «انسان» است. از طرفی استعدادهای انسان را بسی شگرف می‌داند و جهان را هیچ‌گاه از وجود «انسان کامل» که همه استعدادهای انسانی در او به فعلیت رسیده باشد خالی نمی‌داند و از طرف دیگر طبق بینش این مذهب عبودیت یگانه وسیله وصول به مقامات انسانی است و طی طریق عبودیت به صورت کامل و تمام جز با عنایت معنوی و قافله سالاری انسان کامل که ولیّ و حجّت خداست میسر نیست.

۲. ولایت تشریحی

ولایت تشریحی امام، به معنای فرمانروایی او بر جامعه و حق تصرف در جان و مال مردم لزوم اطاعت او می‌باشد. امامان از ویژگی عصمت برخوردارند و جهل به ساحت وجود آنان راه ندارد و باطن آنان، منزلگاه الهام‌های غیبی است. این ویژگی‌ها، ولایتی با خود می‌آورد که آن را ولایت تشریحی می‌گویند. استاد مطهری می‌فرماید:

امامان^(ع) از طریق رمزی و غیبی که همانند وحی بر ما پوشیده است علوم را از پیامبر اسلام^(ص) برگرفته‌اند و برای مردم باز می‌گویند.

مراتب ولایت تشریحی

ولایت تشریحی خود مراتب و مراحل به شرح زیر دارد

ولایت الله

اسلام با برابر دانستن همه انسان‌ها، سلطه حکام خودسر را که خودشان را حاکم مطلق توده مردم می‌دانستند مردود شمرده و حق ولایت و حاکمیت را تنها از آن خدایی دانست که حیات و هستی انسان از او است: **فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ**

و اوست که از علم، حکمت، قدرت و رحمت مطلق برخوردار است و می‌تواند قانون‌گذار و حاکم واقعی باشد، و لذا تنها قبول ولایت و اطاعت او عقلاً و شرعاً لازم است. از این رو اسلام کسانی را که غیر خدا را به منزله رب، ولی و سرپرست می‌گیرند، گمراه خواند: و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرند.

حضرت علی^(ع) در نامه‌ای به فرزندش می‌نویسد: بنده غیر خودت مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است. (مجله حصون، ولایت ولایتمداری از دیدگاه شهید مطهری)

حضرت علی^(ع) در فرازی کوتاه، از ویژگی‌های اولیای حق و قلمرو ولایتشان پرده برداشته است، آنجا که می‌فرماید: اولیای خدا آنان‌اند که به باطن دنیا می‌نگرند، آنگاه که مردم به ظاهر آن می‌نگرند. و به فردای آن می‌پردازند آنگاه که مردم خود را به امروز آن سرگرم ساخته‌اند، پس آنچه را که می‌ترسند آنان را بمیراند. آنگاه که می‌دانند به زودی ترکشان خواهد کرد دست شسته‌اند. آنان زیاده طلبی دیگران از دنیا را اندک خواهی و دست یافتنشان به آن را از دست دادن تلقی می‌کنند.

مولای این فراز، نخست مهم‌ترین ویژگی اهل ولایت را ولایت بر نفس اماره و خودخواهی و افزون طلبی و ولایت بر خیال و اوهام ذکر کرده است و پس از آن یافتن ولایت فکری و علمی بر اهل دین و ولایت سیاسی و اجتماعی را اوج ولایت و رمز آن دانسته است، یعنی آنجا که می‌فرماید:

کتاب خدا به واسطه آنان شناخته می‌شود به ولایت فکری و مرجعیت علمی و آنجا که می‌فرماید: «کتاب خدا به سبب آنان بر پای می‌ایستد» به ولایت سیاسی و اجتماعی و ولایت معنوی و توانایی فوق العاده آنان بر تربیت و تزکیه نفوس اشاره دارد.

بنابراین، ولی الله کسی است که به سبب تقرب الهی مجرای ولایت و اراده خدا در زمین گشته است و در عین زمینی بودن آسمانی و در عین آسمانی بودن زمینی است. استاد مطهری با استناد به سخنان علی^(ع) در اوصاف حجج الهی می‌فرماید: با دنیا و اهل دنیا با بدنهایی معاشرت کردند که روح‌های آن بدن‌ها به بالاترین جایگاه‌ها پیوسته بود.

از سوی دیگر، این ولایت (چنانکه نص روایات اهل بیت^(ع) و سخن اهل عرفان است) قابل انقطاع نیست، زیرا احیای دینی، رهبری و امامت جامعه دینی و تربیت و تزکیه عرفانی با رحلت پیامبر^(ص) یا با عدم حضور ولی کامل (معصوم^(ع)) منقطع نمی‌شود، بلکه انقطاع آن ملازم با حاکمیت طاغوت است.

به گفته امام علی^(ع): زمین خالی از حجت بپاخواسته برای خدا نمی‌ماند ... تا آنکه دلایل و بینات خدا باطل نشود.

آثار ولایت مداری

اسلام نیز قانون محبت است، محبت آن است که با حقیقت توأم باشد، محبت خیر رساندن است از بزرگترین امتیازات شیعه بر سایر مذاهب این است که پایه و زیر بنای اصلی آن محبت است. از زمان شخص نبی اکرم (ص) که این مذهب پایه گذاری شده است زمزمه محبت و دوستی بوده است که می فرماید: علی و شیعیان او رستگارند.

از این رو تشیع مذهب عشق و شیفتگی است. تولای آن حضرت مکتب عشق و محبت است. عنصر محبت در تشیع دخالت تام دارد. استاد مطهری به آثار عشق و محبت اشاره می کند و می فرماید: از جمله آثار عشق نیرو و قدرت است. محبت نیروآفرین است ... عشق و محبت، سنگین و تنبل را چالاک و زرنگ می کند و حتی از کودن، تیزهوش می سازد ... عشق است که از بخیل، بخشنده و از کم طاقت و ناشکیبا، متحمل و شکیب می سازد ... تولید رقت و رفع غلظت و خشونت از روح ... همه از آثار عشق و محبت است.

بشر به اکسیر محبت نیکان و پاکان سخت نیازمند است که محبت بورزد و محبت پاکان، او را با آنها هم رنگ و هم شکل قرار دهد. ولاء محبت مقدمه و وسیله ای است که مردم را به اهل البیت (ع) پیوند واقعی می دهد تا از وجودشان، از آثارشان از سخنان و تعلیماتشان از سیرت و روششان استفاده کنند. استاد مطهری با نقل روایتی از پیامبر اعظم (ص) آثار محبت آل محمد (ص) را چنین بیان می کند:

هر کس که بر دوستی آل محمد مرد، شهید مرده است، هر کس که بر دوستی آل محمد مرد، آمرزیده مرده است، هر کس که بر دوستی آل محمد مرد، توبه کار مرده است، هر کس که بر دوستی آل محمد مرد، مؤمن و کامل ایمان مرده است ...

اطاعت پذیری نسبت به ولایت

از آن جایی که ولایت در تحلیل اسلامی و قرآنی، بخش اصلی و بنیادین مفهوم ایمان است و ایمان و ولایت، امری باطنی می باشد، راه شناخت ولایت پذیری و ایمان اشخاص، با اموری چون اطاعت پذیری می باشد. به این معنا که برای سنجش ایمان و دوستی هر کسی نسبت به ولی الله می بایست به اطاعت پذیری او توجه کرد. هرچه شخص مطیع تر و گوش به فرمان تر باشد دانسته می شود که این شخص عشق و علاقه ای بیشتر دارد و نسبت به ولی الله ارادت و نزدیکی بیشتری را احساس می کند؛ زیرا ولایت در فرهنگ قرآنی، ارتباط تنگاتنگی با مهر و محبت دارد و بر همین اساس و الگوست که در تفسیر ایمان واقعی گفته اند که ایمان و کفر چیزی جز حب و بغض نیست و انسان های مؤمن نسبت به خدا و رهبران اسلامی که از آنان به اولیای الهی یاد می شود، دوستی و عشق می ورزند و همین عشق و محبت باطنی است که آنان را به انسان های مطیع و گوش به فرمانی تبدیل می کند که اگر از آنها هرچه خواهند بی هیچ اما و اگری انجام می دهند.

داستان صحابی امام صادق (ع)

در روایتی است که خراسانی نزد امام صادق (ع) آمد و عرضه داشت: چرا شما حق خود را از خلافت ظاهری باز نمی ستانید و قیام به حکومت و برپایی آن نمی کنید؟ در اتاقی که آن حضرت (ع) نشسته بود، کوره نانواپی

بود و در آن آتشی افروخته شده بود. آن حضرت^(ع) به خراسانی فرمان می‌دهد تا درون کوره رود. خراسانی هراسان می‌شود و به گمان آن که خطایی از وی سر زده است پوزش خواهی می‌کند. دمی نمی‌گذرد که یکی از یاران عاشق و باوفای امام^(ع) وارد می‌شود. آن حضرت^(ع) به صحابی خویش فرمان می‌دهد تا به درون کوره نانوایی برود. صحابی، کفش‌هایش را زیر بغل می‌زند و از همان جا خود را به درون کوره می‌افکند. خراسانی حیران می‌ماند که اکنون این صحابی در درون آتش کوره چه می‌کند و چه می‌شود. اما امام^(ع) سرگرم گفت و گو می‌شود و توجهی به صحابی خود نمی‌کند. دمی می‌گذرد و چون امام نگرانی را در چهره خراسانی می‌یابد به وی فرمان می‌دهد تا برخیزد و درون کوره نانوایی بنگرد. خراسانی وقتی به سرکوره می‌رود صحابی را در درون آتش نشسته می‌یابد بی‌آنکه آتش به او زیان و آسیبی رسانده باشد. امام^(ع) از خراسانی می‌پرسد: چند نفر صحابی از این دست در خراسان داریم که گوش به فرمان و مطیع محض ما باشند؟ خراسانی می‌گوید: این گونه صحابی کسی در خراسان نیست.

نتیجه گیری از حکایت

این حکایت به خوبی نشان می‌دهد که میزان ولایت پذیری شخص را می‌بایست از میزان و درجه اطاعت پذیری وی دانست. هرچه انسان نسبت به مولی و ولی الله نزدیک‌تر و محبت و عشق وی در دل و جانیش بیشتر باشد، اطاعت پذیری او نیز بیشتر خواهد بود و در انجام عمل و فرمان اولوالامر کمتر اما و اگر خواهد کرد

ادله قرآنی

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوا الامر (اوصیای پیامبر) را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر باز گردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است» (نساء، ۵۹)

وجوب اطاعت از امام معصوم^(ع)

امام باقر^(ع) فرمود: بلندای حقیقت و اشرف و قلّه و کلید آن و باب همه چیز و خرسندی خدای رحمان تبارک و تعالی، اطاعت امام است بعد از معرفت او ... خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»؛ هر که اطاعت پیغمبر نماید، اطاعت خدا کرده. و هر که رو گرداند، او را رها کن؛ زیرا ما تو را نگهبان او نفرستادیم.

امام باقر^(ع) به نقل از برخی اصحاب، درباره قول خدای^(عزوجل) در آیه «وَأَتَيْنَهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ «به آنها سلطنت بزرگی دادیم»، فرمود: مقصود، اطاعت آنهاست که بر مردم واجب است.

یعنی سلطنت و قدرت کامل، وقتی تحقق می‌پذیرد که مردم، با حکومت و همراه امام باشند که درباره آل ابراهیم چنین بود.

حسین بن علاء می گوید: گفتار خود را درباره اوصیا که اطاعتشان واجب است، به امام صادق (ع) عرض کردم. حضرت فرمود: آری، ایشان همان کسانی اند که خداوند متعال فرموده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و اولیای امر از خودتان را. یعنی مقصود از اولیای امر، اوصیا هستند و ایشان، همان ائمه معصوم (ع) هستند.

نتیجه گیری

ما با نگاه به آیات و روایات (ادله خاص) می یابیم که اولاً وجود امام برای ما بندگان الهی نعمت و رحمت است و به تبع آن با نگاه به ادله وجوب و امر به اطاعت می یابیم که اطاعت از امام بدون هیچ برگشتی واجب می باشد و ادله حمل بر ندب و بعث نمی باشد، به عباره اخیری ادله ی وجوب اطاعت از امام به صورت تام دلالت بر طلب وجوبی می کنند.

نوع انسان با نگاه کلی و اولی به این دو نوع ادله به یک تعارضی بر می خورد و اما پس از تکاپویی اندک در این ادله می یابد که تعارضی که به ذهن او خطور کرده تعارض غیرمستقر است و با کمی تامل از بین می رود و روشن می شود که با جوب اطاعت از امام (به نحو تام) است که رحمت بودن او تحقق پیدا می کند، به این معنا که اگر امام رحمت است، یکی از جلوه های رحمت بودنش وجوب اطاعت از اوست و رابطه رحمت و وجوب اطاعت از امام نه تنها رابطه ی تضادی نیست بلکه ضرورت است و به عبارت دیگر «این همانی» است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن بابویه قمی، محمد ابن علی، من لایحضره الفقیه، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۳. ابن حجر الهیتمی، احمد، الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقه، مصر: مکتبه القاہره، ۱۳۸۵ ه.ق.
۴. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۵. ابن منظور، محمد ابن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه.ق.
۶. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه.ق.
۷. باقی، علی، ولایت و ولایت مداری از دیدگاه شهید مطهری، فصلنامه حصون، بهار ۱۳۸۷، شماره ۱۵.
۸. بخاری، محمد ابن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت: دار طوق النجاء، ۱۴۲۲ ه.ق.
۹. تفتازانی، مسعود ابن عمر، المطول فی شرح تخلص المفتاح، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۵ ه.ق.
۱۰. جرجانی، علی ابن محمد، التعریفات، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۰ ه.ش.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵ ه.ش.
۱۲. جوینی، ابراهیم ابن محمد ابن الموید، فرائد السمطین، بیروت: مؤسسه المحمودی، ۱۴۰۰ ه.ق.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین ابن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالشامیه، ۱۴۱۲ ه.ق.

۱۴. زحیلی، وهبه ابن مصطفى، التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج، بيروت: دارالفكر، ۱۴۱۸ ه.ق.
۱۵. سبحانی، جعفر، الموجز في اصول الفقه، قم: موسسه الامام الصادق(ع)، ۱۴۴۲ ه.ق.
۱۶. سروری مجد، علی، امامت و جامعه آرمانی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و اندیشه، ۱۳۹۴ ه.ش.
۱۷. سمهودی، علی ابن احمد، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی، بيروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۹ ه.ق.
۱۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان، تهران: دارکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ ه.ش.
۱۹. علیان نژاد، وحید، واژه‌نامه احکام: بیان و شرح اصطلاحات کتب فقهی، قم: امام علی بن ابی طالب، ۱۳۹۳ ه.ش.
۲۰. کلینی، محمد ابن یعقوب ابن اسحاق، الکافی، قم: نشر دارالحدیث، ۱۳۶۳ ه.ش.
۲۱. مجلسی، محمدباقر ابن محمدتقی، بحار الأنوار، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۳ ه.ق.
۲۲. مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، بيروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ ه.ش.